

درس خارج  
فقه نظام عمران شهری  
جلسه ۷ (مساحت شهری)

۹۳/۰۹/۰۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ

مباحث مربوط به فقه نظام عمران شهری بعد از مقدماتی که قبلاً مطرح شد در دو فصل اصلی و فصل دوم، در دو بخش عرضه خواهد شد. فصل اول کلیات نظام عمران شهری است و فصل دوم تفسیر نظام عمران شهری است که به دو بخش تقسیم می‌شود؛ احکام سلبی و احکام ایجابی. این نظم کلی مباحثی است که بر مبنای این تقسیم‌بندی بحث پیش خواهد رفت.

بحث فعلی فصل اول فقه نظام عمران شهری است که مربوط به کلیات است. منظور از این کلیات آن احکامی است که مربوط به کلان نظام شهر است نه بخش‌های خاص نظام شهری.

اولین حکم از احکام مربوط به کلیات نظام عمران شهری مساحت کلی شهر عرفی در فقه اسلامی است. آیا در فقه اسلامی پیشنهاد معینی برای مساحت کلی شهر وجود دارد یا خیر؟ از مجموع ادله‌ای که بیان خواهد شد استفاده می‌شود که آن شهر متعارفی که اسلام و فقه اسلامی پیشنهاد می‌کند، حدود مرز معینی دارد و وقتی از مساحتی که برای یک شهر واحد در نظر گرفته می‌شود خارج شویم قاعدتاً باید شهر دیگر شروع شود. پس برای طراحی یک شهر باید این مساحت منظور شود. البته به این معنا نیست که اگر از این مساحت گذشتیم آن وقت احکام مربوط به حدّ ترخص شهری و احکام مربوط به صلاة مسافر بار می‌شود؛ خیر، بلکه احکام مربوط به صلاة مسافر مربوط به آن شهری است که فعلاً وجود دارد که در آن وقتی اختفای جدران و اذان محقق شد، صدق خروج از حدّ ترخص شهری می‌کند. شهر چه طبق این معیار باشد - یعنی به این مساحت باشد - یا بزرگ‌تر باشد آن حکم مربوط به حدّ ترخص صلاة مسافر به مساحت شهر ربطی ندارد و نباید با هم اشتباه شوند.

اگر الان بخواهید این شهر را بر وفق ملاک‌های نظام شهری در فقه اسلامی بسازید چگونه یک چنین شهر را طراحی می‌کنید؟ چه مساحتی باید برای شهر واحد در نظر بگیرید که خارج از این مساحت دیگر نباید به ساختمان شهری در این شهر مجوز داده شود؟ و اگر کسی بخواهد به شهر دیگری برود، باید یک شهر دیگری با معیارهای دیگری ساخته شود. مساحت شهر در کنترل فرهنگ شهر، نظم شهری و مدیریت نظافت شهر تأثیر زیادی دارد و هزار و یک مسئله بر این بار می‌شود که شهر چه حد و حدودی باید داشته و چه مساحتی داشته باشد تا اینکه شهر شهری باشد که خدمات فرهنگی، بهداشتی، آموزشی و خدمات مختلف به این شهر به‌طور دقیق اعمال شده و مردم آن در آسایش زندگی کنند و برای مثال نباید در این شهر هرکس هرکجا که بخواهد ساختمان بسازد و جلو رود.

ما از سه مجموعه ادله‌ای که بیان خواهد شد، استفاده می‌کنیم که قطر یک شهری که در نظام عمران شهری، مطابق فقه اسلامی در نظر گرفته می‌شود از هر جهت نباید از سه مایل تجاوز کند. مایل یا میل طبق تعبیر روایت همین میل متعارف است. در مباحث صلاة مسافر هم که بحث کرده‌ایم، گفته‌ایم میلی که در روایات آمده است همان میل متعارف است و هیچ دلیلی نداریم که بیانگر این باشد که این میل غیر از این میل متعارف امروزی است که ۱۶۰۰ متر برآورد می‌شود. یک مقدار بیش از یک کیلومتر و نیم برای هر میل. بنابراین قطر هر شهر قریب به پنج از هر چهار طرف و از همه اطراف است. شهری که می‌خواهیم تنظیم و طراحی کنیم باید به شکلی باشد که مرکزیت آن معین شد، باید مسافت بین این مرکز و بین حدود شهر، حدود دو کیلومتر و نیم باشد، یعنی یک میل و نصف که قطر کامل شهر سه میل می‌شود و وقتی از این محدوده بیرون رفتیم باید شهر دیگری تعریف شود و آنجا مرز شهر دیگر می‌شود.

منظور از شهر عرفی یعنی شهر عرفی که اسلام پیشنهاد می‌کند؛ شهر عرفی اسلامی است یعنی چیزی که آن را اسلام بالجعل و الحکومة شهر می‌داند و شهری را که مردم شهر حساب کنند شهر نیست. حال ضابطه اول از ضوابط اسلامی این شهر عرفی مساحت کلی شهر است که بر مبنای سه مجموعه از ادله استفاده می‌شود که مساحت کلی شهر باید به نحوی باشد که قطر شهر از هر سمت بیش از سه مایل نباشد. دلیل بر این مدعا سه مجموعه از روایات است.

### مجموعه اول:

روایاتی که دال است بر اختصاص وجوب تعیینی نماز جمعه به امصار و مدن و اینکه نماز جمعه - وجوب تعیینی آن نه صحت آن - مختص به امصار و مدن است و شامل قرا و دهکده‌ها نمی‌شود. یعنی در قرا و دهکده‌ها اقامه نماز جمعه وجوب تعیینی ندارد و همان وجوب تخیری با استحباب اقامه نماز جمعه است. وجوب تعیینی نماز جمعه مربوط به مدن و امصار و مربوط به شهرهاست.

در این رابطه دو دلیل یا دو روایت وارد شده است؛ روایت اول روایتی است که مرحوم شیخ حرّ عاملی به سند صحیح نقل می‌کند:

«بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي نَجْرَةَ قَالَ: لَا جُمُعَةَ إِلَّا فِي مَضَرٍّ تَقَامُ فِيهِ الْحُدُودُ»<sup>۱</sup>

نماز جمعه تنها در جایی برگزار می‌شود که شهری باشد که در آن حدود جاری می‌شود؛ یعنی شهری که مرکزیت حکومتی و مرکزیت اداری منطقه‌ای است که حدّ در آن اجرا می‌شود، در آن حاکم وجود دارد که

حدود را اجرا می‌کند. این «تَقَامُ فِيهِ الْحُدُودُ» کنایه از آن مرکزیت حضور حاکم است. سند روایت صحیح است، دلالت آن هم معلوم است؛ «لَا جُمُعَةً إِلَّا فِي مِصْرٍ» شهری که در آن حدود اقامه می‌شود و ظاهراً این وصف «تَقَامُ فِيهِ الْحُدُودُ» وصف قیدی نیست یعنی افاده مفهوم نمی‌کند.<sup>۱</sup>

روایت دیگری که مرحوم شیخ روایت می‌کند این است:

«بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ<sup>۲</sup> عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ<sup>۳</sup> قَالَ: لَيْسَ عَلَى أَهْلِ الْقَرْيَةِ جُمُعَةٌ وَلَا خُرُوجٌ فِي الْعِيدَيْنِ»<sup>۴</sup>

بر اهل روستاها واجب نیست که برای جمعه یا برای عیدین خارج شوند. چرا نسبت به عیدین خروج گفته شده است؟ خروج در جمعه نیست، اما خروج در عیدین آمده است؟ به این علت است که سنت در نمازهای عیدین این است که مردم برای نماز عید از شهر خارج شوند و به صحرا بروند، حتی سنت این است که اگر به صحرا هم رفتند فرشی با خود نبرند و روی خاک و زیر آسمان نماز بخوانند. این سنت در نماز عیدین است؛ لذا در نماز عیدین خروج از شهر وجود دارد. روایت می‌فرماید: بر اهل قرا خروج برای عیدین واجب نیست. بعد هم فرمود: جمعه هم بر آن‌ها واجب نیست؛ «لَيْسَ عَلَى أَهْلِ الْقَرْيَةِ جُمُعَةٌ» این موضع شاهد ماست.

این دو روایت را خیلی از فقها به تبع شیخ طوسی<sup>رحمته‌الله</sup> حمل بر تقیه کردند و این از همان اثرگذاری‌های فقه السیخ بر تفکر فقهی ما در طول تاریخ است. اما چرا مرحوم شیخ این دو روایت را حمل بر تقیه می‌کند؟ چون به عقیده شیخ این دو روایت با دو روایت که آن دو روایت هم از لحاظ سند صحیح و حسن هستند متعارض هستند. یکی از آن دو روایت صحیحه محمد بن مسلم است:

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا<sup>۵</sup> قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَنَسٍ فِي قَرْيَةٍ هَلْ يُصَلُّونَ الْجُمُعَةَ جَمَاعَةً قَالَ نَعَمْ وَ يُصَلُّونَ أَرْبَعًا إِذَا لَمْ يَكُنْ مَنْ يَخْطُبُ.»<sup>۶</sup>

سؤال می‌کند که مردم روستا می‌توانند نماز جمعه بخوانند؟ حضرت فرمود: بله می‌توانند نماز جمعه بخوانند. البته اگر خطیب نداشته باشند و اگر کسی که بتواند خطبه نماز جمعه را به‌طور صحیح ادا کند حاضر

۱. همان‌طور که در محل خود گفته‌ایم ما قائل به مفهوم قید نیستیم.

قسمتی از متن

۲. در اینجا مراد از ابی جعفر، احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی است که هم او و هم پدرش جزء ثقات هستند.

قسمتی از متن

۳. همان، ح ۴

۴. همان، ح ۱

نبود، می‌توانند نماز ظهر بخوانند یا باید نماز ظهر بخوانند. گفته می‌شود این روایت معارض با آن دو روایت است؛ آن روایت فرمود: «لَيْسَ عَلَى أَهْلِ الْقَرْيَةِ جُمُعَةٌ»<sup>۱</sup> اما این روایت می‌گوید: سائل که سؤال می‌کند که اهل قریه می‌توانند نماز جمعه بخوانند؟ حضرت فرمود: بله می‌توانند.

روایت دیگر صحیحه فضل بن عبد الملک است که چنین است:

«وَعَنْهُ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِذَا كَانَ قَوْمٌ فِي قَرْيَةٍ صَلَّوْا الْجُمُعَةَ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ فَإِنْ كَانَ لَهُمْ مَنْ يَخْطُبُ بِهِمْ جَمَعُوا إِذَا كَانُوا خَمْسَ نَفَرٍ وَإِنَّمَا جُعِلَتْ رَكَعَتَيْنِ لِمَكَانِ الْخُطْبَتَيْنِ»<sup>۲</sup>

در اینجا «جَمَعُوا» امر است؛ یعنی باید اقامه جمعه کنید. «فَإِنْ كَانَ لَهُمْ مَنْ يَخْطُبُ لَهُمْ جَمَعُوا» در همان روایت قبلی چنین بود: «وَيُصَلُّونَ أَرْبَعًا إِذَا لَمْ يَكُنْ مَنْ يَخْطُبُ» که مفهوم به شرط است. ما مفهوم شرط را معتبر می‌دانیم پس معنی آن به این شکل است: «إِذَا وَجَدَ مَنْ يَخْطُبُ لَا يُصَلُّونَ أَرْبَعًا» بلکه باید «يُصَلُّونَ جُمُعَةً» باشد که مراد از دو رکعت، نماز جمعه است.

پس گفته می‌شود که این دو روایت ظهور در وجوب تعیینی دارند. وجوب تعیینی نماز جمعه بر اهل قراست به شرط وجود «مَنْ يَخْطُبُ». شرط وجود «مَنْ يَخْطُبُ» همه جاست چه در قرا و چه در غیر قرا. آن دو روایتی که می‌فرمودند: «لَيْسَ عَلَى أَهْلِ الْقَرْيَةِ جُمُعَةٌ» چگونه با آن روایت اول که فرمود: «لَا جُمُعَةَ إِلَّا فِي مِصْرٍ» جمع می‌شود؟ گفته می‌شود بین این دو دسته از روایات تعارض وجود دارد.

مرحوم شیخ فرمود چون تعارض است یکی از وجوه حل تعارض این است که جایی که تعادل بین روایتین پیش می‌آید، یکی از وجوه ترجیح در باب تعارض مخالفت عامه است و آن دو روایتی که شرط مصریت می‌کرد - یعنی می‌فرمود نماز جمعه فقط در شهر اقامه می‌شود نه در قرا - چون آن روایات موافق با فقه عامه یا فقه بعضی از فقهای عامه است، اینجا مقام، مقام تعارض است [آن را قبول نمی‌کنیم]. یکی از موجهات باب تعارض مخالفت با فقه عامه است، ما این‌ها را بر آن دو روایت مقدم می‌دانیم پس آن دو روایت هم ساقط می‌شود. لذا آن دو روایتی که می‌فرمود وجوب تعیینی نماز جمعه مخصوص شهرهاست و در قرا وجوب تعیینی ندارد ساقط می‌شوند. پس قید شهر یا قید مصر از وجوب تعیینی صلاة الجمعة ساقط شد. این وجه جمعی است که مرحوم شیخ طوسی بیان می‌کند و غالب فقهای ما هم همین مسلک را طی کرده‌اند.

۱. همان، ص ۳۰۷.

۲. همان، ح ۲.

ولی به نظر ما این وجه جمع شیخ درست نیست؛ چون این وجه جمع یعنی روایات مربوط به مرجّحات باب تعارض و مخصوص تعارض مستقر است، تعارضی که وجه جمع عرفی نداشته باشد. تعارض مستقر است، نه تعارض بدوی که وجه جمع عرفی دارد زیرا تعارض بدوی اصلاً تعارض نیست؛ یعنی عرف بین دو روایتی که تعارض بدوی وجود دارد تعارض نمی‌بیند و الا همه عام‌ها با همه خاص‌ها باید متعارض شوند. مگر ما نمی‌گوییم که عام را به خاص تخصیص می‌زنیم، تقیید می‌کنیم؛ می‌گوییم اخصّ مطلق، مقیّد اعم مطلق است و مقدم بر اعم مطلق می‌شود و اینکه این‌ها با هم تعارض مستقر ندارند بلکه با جمع عرفی اخصّ را بر اعم یا بر عام مقدّم می‌دانیم و عام را حمل بر خاص می‌کنیم.

حال قاعده آن چیست؟ یعنی چرا ما عام را حمل بر خاص می‌کنیم؟ و چرا خاص را مقدّم بر عام می‌دانیم؟ بر مبنای این قاعده وجه جمع عرفی که همیشه اظهر مقدم و مفسّر ظاهر است. اگر دو دلیل داشتیم، لسان یک دلیل اظهر و اقوای ظهور هم بود و می‌توانست مفسّر یک دلیل دیگری باشد که ظهور آن اخف و اضعف است، آن روایت دارای ظهور اقوا، مفسّر روایات دارای ظهور اضعف است. ما بر مبنای تقدیم اظهر بر ظاهر یا بگوئید تقدیم نص بر ظاهر که ملاک آن هم همان تقدیم اظهر بر ظاهر است، ما بین روایتین جمع می‌کنیم.

در ابتدای مکاسب مرحوم شیخ انصاری آن «ثَمَنُ الْعَذْرَةِ سُخْتُ»<sup>۱</sup> با «لَا بَأْسَ بِبَيْعِ الْعَذْرَةِ» را با همین مبنا جمع می‌کند. اینجا دو روایت داریم که ظاهر هر یک را بر نص دیگری حمل می‌کنیم و جمع حاصل می‌شود. نتیجه حمل ظاهر هر یک بر نص دیگری یا نتیجه تفسیر ظاهر هر یک به اظهریت روایت دیگر این نتیجه را می‌دهد که وجوب تعیینی نماز جمعه مخصوص به امصار می‌شود اما اصل صحت نماز جمعه در قرا ثابت است؛ یعنی حمل می‌کنیم روایاتی را که می‌فرماید: «نَعَمْ» یا «يُجْمَعُونَ» امر به اقامه جمعه را در قرا بر امر ترجیحی، بر استحباب، بر دلالت بر اصل مشروعیت حمل می‌کنیم منتها مشروعیت با رجحان. حدّ دلالت وجوبی آن را از بین می‌بریم؛ یعنی می‌گوییم این حدّ دلالت وجوبی چون حدّ ظهور این روایت است، با آن نص الغاء می‌شود. آن نصی که می‌گوید «لَا جُمُعَةَ إِلَّا فِي مِصْرٍ»؛ آن روایتی که می‌گوید: «لَيْسَ عَلَى أَهْلِ الْقُرَى جُمُعَةٌ» این نص در عدم وجوب تعیینی است. این روایتی که می‌گوید «يُجْمَعُ أَهْلُ الْقُرَى» ظهور در وجوب تعیینی دارد، ولی نص در اصل جواز اقامه جمعه است. پس دست از ظهور برداشته و نص آن را نگه می‌داریم. نتیجه؛ جواز اقامه جمعه و رجحان اقامه جمعه در قرا بدون وجوب تعیینی است که اگر خطیبی در قریه‌ای پیدا شد اینجا می‌تواند اقامه جمعه کنند و جمعه از آن‌ها صحیح است و رجحان هم دارد؛ چون گفتیم اینجا صحتی

که نماز جمعه دارد صحت همراه با رجحان است، باید در محل خود ثابت شد که اینجا جواز به معنای اباحه معقول نیست.

«جَمَعُوا» ظهور در وجوب اقامه جمعه دارد، اما نص در اصل صحت و مشروعیت است. آنجا که می‌گفت «لَا جُمُعَةَ إِلَّا فِي مِصْرٍ» آن نص در عدم وجوب است و ظهور در نفی صحت دارد. از ظهور لا مصر در نفی صحت دست برمی‌داریم به نفع روایاتی که می‌گفت: «جَمَعُوا» که نص در صحت و مشروعیت اقامه جمعه در قرا است و از ظهور این روایتی که درباره قرا می‌فرمود: «جَمَعُوا» که ظهور در وجوب تعیینی دارد به نفع آن روایتی دست برمی‌داریم که می‌فرماید: «لَا جُمُعَةَ إِلَّا فِي مِصْرٍ» که نص در عدم وجوب تعیینی بود. بنابراین ظهور «جَمَعُوا» در وجوب تعیینی برداشته می‌شود. از آن دست برمی‌داریم به نفع آن نص بر عدم وجوب تعیینی که در روایت «لَا جُمُعَةَ إِلَّا فِي مِصْرٍ» آمده بود.

پس نتیجه این دسته از روایات این شد: وجوب تعیینی مختص به امصار و شهرهاست. این مفاد مجموعه اول از روایات مورد استناد ماست. از این سه مجموعه استفاده می‌شود که مساحت یک شهر مساحتی است که قطر آن سه میل باشد.

### مجموعه دوم:

مجموعه‌ای است که اقامه دو نماز جمعه در فاصله کمتر از سه مایل را ممنوع می‌کند و مجاز نمی‌داند که دو نماز جمعه در فاصله کمتر از سه مایل - یعنی در فاصله کمتر از پنج کیلومتر یعنی ۴۸۰۰ - متر اقامه شوند. اصالة عدم نقل می‌گوید: این میلی که امروز میل است، همان میلی است که در زمان شارع هم بوده است و دلیلی بر نقل نداریم؛ لذا می‌گوییم میل همین میل است و دلیلی نداریم که حتماً میل در زمان شارع چیز دیگری بوده است و بعد عوض شده است و این میل متعارف امروزی شده است. اصالة عدم نقلی که ما در معانی الفاظ جاری می‌کنیم، اینجا هم می‌آید. ما استصحاب قهقرایی را قبول نداریم، اما اصالة عدم نقل را قبول داریم. این اصالة عدم نقل اینجا جاری می‌شود و لذا میل همین است. در بعضی از عبارات‌های فقها یک تفسیرهایی برای میل شده است که میل را تا حدودی بیش از این معین کرد، ولی حق این است که میل همین میل متعارف امروزی باشد که نتیجتاً سه میل ۴۸۰۰ متر می‌شود.

روایت اول صحیحه محمد بن مسلم است، روایت هم صحیحه است و از لحاظ سند هم هیچ اشکالی ندارد.

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَكُونُ بَيْنَ الْجَمَاعَتَيْنِ ثَلَاثَةُ أَمْيَالٍ يَعْنِي لَا تَكُونُ جُمُعَةٌ إِلَّا فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ ثَلَاثَةِ أَمْيَالٍ وَ

لَيْسَ تَكُونُ جُمُعَةً إِلَّا بِخُطْبَةٍ قَالَ فَإِذَا كَانَ بَيْنَ الْجَمَاعَتَيْنِ فِي الْجُمُعَةِ ثَلَاثَةُ أَمْيَالٍ فَلَا بَأْسَ أَنْ يَجْمَعَ هَؤُلَاءِ وَ يَجْمَعَ هَؤُلَاءِ»<sup>۱</sup>

اگر بین دو نماز جمعه سه میل و بیشتر بود اشکالی ندارد که دو نماز جمعه برگزار شود اما اگر کمتر بود دیگر نمی‌شود و تنها باید یک نماز جمعه اقامه شود. این مطلب در روایت دیگر هم آمده است؛ صحیحه دیگر محمد بن مسلم - که شاید هم هر دو یک صحیحه باشند منتها با دو لفظ - چنین است:

«وَيَا سَنَادَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: تَجِبُ الْجُمُعَةُ عَلَى مَنْ كَانَ مِنْهَا عَلَى فَرْسَخَيْنِ وَمَعْنَى ذَلِكَ إِذَا كَانَ إِمَامٌ عَادِلٌ وَقَالَ إِذَا كَانَ بَيْنَ الْجَمَاعَتَيْنِ ثَلَاثَةُ أَمْيَالٍ فَلَا بَأْسَ أَنْ يَجْمَعَ هَؤُلَاءِ وَ يَجْمَعَ هَؤُلَاءِ»<sup>۲</sup>. البته اینجا به واسطه مفهوم افاده مطلب می‌شود که: «لَا يَجُوزُ إِذَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمْ ثَلَاثَةُ أَمْيَالٍ».

از این دو مجموعه در کنار هم چه استفاده‌ای می‌کنیم؟ با توجه به اینکه در مجموعه اول این معنا برداشت شد که نماز جمعه در شهر برپا می‌شود نه در روستا. محل نماز جمعه، آن نماز جمعه بالوجوب التعینیه در شهر است. بعد هم گفتند بین یک نماز جمعه با نماز جمعه دیگر باید کمتر از سه مایل نباشد. از مجموعه سوم هم استفاده می‌کنیم که در هر شهری هم بیش از یک نماز جمعه نباید باشد. شما این سه مطلب را کنار هم بگذارید؛ اول: «لَا جُمُعَةَ إِلَّا فِي مَضَرٍّ» نماز جمعه باید در شهر برگزار شود، دوم: بین یک نماز جمعه و نماز جمعه دیگر هم باید سه مایل باشد، سوم: در هر شهر نباید بیشتر از یک نماز جمعه برگزار شود. این سه مطلب را کنار هم بگذارید این نتیجه به دست می‌آید. پس معلوم می‌شود قطریک شهر باید سه مایل باشد، چون وقتی قطریک شهر سه مایل شد فاصله این نماز جمعه تا نماز جمعه بعدی باید سه مایل باشد. البته با آن نکته‌ای که قبلاً بیان شد که مرکز نماز جمعه باید در جایی باشد که برای مردم یک شهر امکان دسترسی برابر به آن باشد، یعنی نماز جمعه در وسط شهر باشد. اگر بنا باشد نماز جمعه در وسط شهر باشد، فاصله بین نماز جمعه و نماز جمعه دیگر هم باید سه مایل باشد و در هر شهری یک نماز جمعه هم بیشتر اقامه نشود. بنابراین نتیجه می‌گیریم اینکه باید قطریک شهر سه مایل بیشتر نباشد، اگر سه مایل شد، چون نماز جمعه وسط شهر است یعنی یک مایل و نیم از یک طرف، یک مایل و نیم هم بیشتر از طرف دیگر نباید تا شهر دیگر فاصله داشته باشد و بعد از آن شهر دوم باید شروع شود.

وصلی الله علی محمد و آله و سلم

۱. وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۳۱۵

۲. همان.